پیشخوان

«ذوق لطیف ایرانی» در آیینه یک اثر پژوهشی

شوخی عالمان نماد حکمت و معرفت

■ محمدرضا کائینی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، در عداد واپسین آثار منتشره در دوران حیات زنده‌یاد استاد علی ابوالحسنی (منذر) و در عداد پژوهش‌های همه فهم و شیرین اوست. آن محقق فقید در این سه‌گانه، به جمع‌آوری مطایبات ایرانیان در مقام شادی و اندوه پرداخته است و به ویژه در این میان، به شوخی علما اهمیتی ویژه مبذول داشته و حکمت و معرفت نهفته در آنها را عیان ساخته است. استاد منذر در دیباچه این مجموعه که کانون نشر اندیشه جوان به انتشار آن همت گماشته است، در باب محتوا و اهمیت مفاد آن چنین آورده است: «عالمان و حکیمان- و در یک کلام- نوعاً همه چیزشان عالمانه و حکمت‌آمیز است، حتی شوخی‌ها و پرخاش‌هایشان. آن عالم فرزانه که حکمت در عمق جانش نفوذ دارد، زمانی که شادی و نشاط، تمام وجودش را پر ساخته و با دوستان یکدل خویش گل می‌گوید و گل می‌شنود و نیز زمانی که از شدت خشم، چونان دریای طوفانی شده و حریف را به باد اعتراض می‌گیرد، سخن و عملش از حکمت و معرفت تهی نیست. واژه‌ها و مفاهیمی که هنگام بحران- از شدت شادی گرفته تا کثرت اندوه- از ذهن و زبانش می‌تراود، در کل، حکیمانه یعنی بجا و استوار است، چندان که می‌توان از آنها نیز درس‌ها آموخت و پندها اندوخت. در کارنامه زندگی عالمان فرزانه، فراوان مواردی می‌یابیم که آنان در عرصه فتوا و قضاوت یا تدبیر و سیاست یا بحث و چالش علمی با حریف نکته‌ای آورده‌اند، مضمونی پرورده‌اند، شگردی زده‌اند، طنزی پرداخته‌اند و مزاحی گفته‌اند و... که

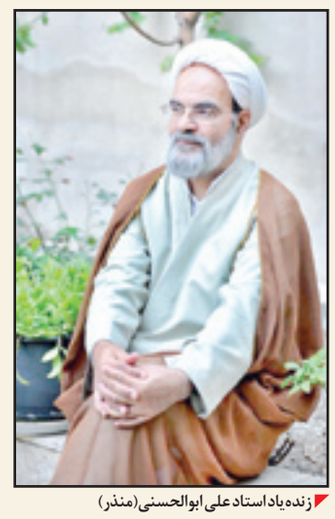

زنده‌یاد استاد علی ابوالحسنی (منذر)

شنیدنی و آموختنی است. علما و روحانیون، شئون و مقامات گوناگونی داشته و در عرصه‌های متعددی از علم و عمل، انجام وظیفه می‌کنند و بر این اساس، ذوق‌ورزی و لطیفه‌پردازی و هنرمندی آنان نیز در عرصه‌های مختلفی ظهور و بروز دارد که از جمله آنها می‌توان به عرصه‌ها و موارد زیر اشاره کرد:

الف- دقت‌ورزی‌ها، نکته‌یابی‌ها و خرده‌گیری‌ها و اشکال گرفتن‌های ظریف علمی، سر درس استاد یا جاهای دیگر.

ب- هنرنمایی‌ها و حاضرجوابی‌های حکیمانه و استادانه در مناظره‌ها و چالش‌های علمی با حریف.

ج- استفاده بهنگام و مدبرانه از فرصت‌ها و موقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و... برای رساندن پیام و القای نظریه‌ها و پیشبرد اهداف اصلاحی و اسلامی خویش.

د- طنز و شوخی با ارباب قدرت و مکنت.

هـ- مهارت و هنرمندی در حل مشکلات و اختلافات مردم.

و- وعظ و خطابه و هنرمندی در بیان مطالب و ذکر تمثیل‌ها و نیز گریز زدن‌های حساب‌شده و سوزانگیز در پایان منبر به مصائب اهل‌بیت (علیهم‌السلام).

ز- امر به معروف و نهی از منکر و تمهیدات مدبرانه برای حسن انجام و تأثیر آنها روی افراد.

ح- اتخاذ تدابیر پخته هنگام قضاوت بین افراد به منظور تشخیص مجرم.

در این دفتر بر آنیم شما را با نمونه‌های جالبی از شوخی‌ها، طنزها، لطیفه‌گویی‌ها، نکته‌گیری‌ها، مضمون‌تراشی‌ها، حاضرجوابی‌ها و شگردهای حکیمانه عالمان و طالبان علوم دینی در عرصه‌های گوناگون علم و عمل آشنا کنیم و البته در خلال مطالب، به اقتضای بحث و توضیح مطلب، نکات مفید و ارزشمند فراوانی نیز آمده است که خواهید خواند...»

آیت‌الله‌العظمی جعفر سبحانی تبریزی، در حال مطالعه در کتابخانه خویش

خاطراتی لطیف و مطایباتی ظریف از آیت‌الله‌العظمی جعفر سبحانی تبریزی- ۲

قصه ارباب معرفت در آیینه روایت مرجع نامور

■ زنده‌یاد استاد علی ابوالحسنی (منذر)
محمدصادق ابوالحسنی

آغازین بخش از این مقال را روز گذشته از نظر گذراندید. اینک دومین و واپسین بخش از آن پیش‌روی شماست. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ آیت‌الله بروجردی
۲. حاضرجوابی و باریک‌بینی

استاد سبحانی مرقوم داشته‌اند در سال ۱۳۳۹ شمسی، والد این جانب مرحوم آیت‌الله حاج میرزا محمدحسین سبحانی (۱۲۹۹ ـ ۱۳۹۲ هـ.ق) به قم آمد و مرحوم آیت‌الله بروجردی، از ایشان دیدن کرد. ما برای عرض ادب در روز تعطیلی خدمت ایشان مشرف شدیم که ناگهان پس از ما مرحوم علامه طباطبایی و آقای سید حسین قاضی وارد شدند. انگیزه آنان از این دیدار، عرض تشکر از آیت‌الله بروجردی بود که برای یکی از علمای تبریز که او نیز طباطبایی بود، جلسه ختمی تشکیل داده بود. چیزی نگذشت که پیشکار ایشان مرحوم حاج احمد خادمی، وارد شد و گفت دبیر کنگره مبارزه با مواد الکلی، همراه با یک پزشک ایرانی درخواست دیدار دارند تا نظر جنابعالی را درباره مبارزه با مواد الکلی بشنوند. مرحوم بروجردی اظهار موافقت کرد. هر دو نفر وارد شدند. قیافه نورانی و صورت جذاب مرحوم بروجردی مورد توجه دبیر کنگره که یک دانشمند سوئدی بود، قرار گرفت. دبیر کنگره پس از کسب اجازه، سؤال خود را چنین مطرح کرد: چرا اسلام بهره‌گیری از مواد الکلی را ممنوع کرده است؟ حقیقت این است که من در آن لحظه، در فکر فرو رفتم که آقا چگونه می‌خواهد این سؤال را پاسخ بگوید. آیا زیان‌های بهداشتی الکل را خواهد گفت که خود پرسشگر آشناست، ولی تو گویی خدا به قلب مرجع بزرگ الهام کرد و پاسخ بسیار کوتاه و مؤثری داد و فرمود:

امتیاز انسان بر سایر جانداران به «خِرَد» است و الکل دشمن «خرد» می‌باشد! وقتی مترجم پاسخ را ترجمه کرد، من در چهره آن دبیر کنگره دقت کردم، دیدم جواب برای او بسیار جالب و پذیرفتنی جلوه کرد. بار دیگر سؤال دیگری مطرح کرد و گفت: الکل زمانی دشمن خرد است که زیاد مصرف شود، چرا مقدار کم آن نیز در اسلام حرام است؟ وی در پاسخ گفت: در انسان روحیه فزونخواهی هست، اگر روزی یک قاشق مصرف کرد، فردا دو برابر و سه برابر می‌شود و سرانجام به صورت اعتیاد در می‌آید! پس از مذاکرات دیگر که من از آنها می‌گذرم، دبیر کنگره عرض کرد: چند روز دیگر ما در آنکارا، همایشی درباره مبارزه با مواد الکلی داریم، مایلیم پیام اسلام را از زبان شما در آن کنگره نقل کنیم، شما در این باره پیامی ارسال فرمایید. مرحوم بروجردی به اطراف نگاه کرد و چشمش به مرحوم علامه طباطبایی افتاد و گفت: آقای سید محمدحسین طباطبایی تبریزی از علمای اسلامند، تفسیری دارند. ایشان می‌توانند رساله‌ای تنظیم کنند و از نظر من بگذرانند و سپس برای شما ارسال شود. بعد مرحوم بروجردی فرصت را مغتنم شمرد و درباره تعالیم قرآن سخن گفت و یادآور شد که هر چه زمان بگذرد حقایق قرآنی بیشتر تجلی می‌کند. آن گاه این آیه را خواند: «و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون؛ از هر چیزی دو جفت آفریده‌ایم تا شما یادآور شوید.» معظم‌له در ادامه گفت: مفسران در طول تاریخ، در تفسیر این آیه اقوالی را آورده‌اند که هیچ کدام با ظاهر آیه تطبیق نمی‌کند و اما مسئله ذره (اتم) و اینکه همه اجسام از اتم تشکیل شده و هر اتمی از دو جزء ترکیب یافته است، تفسیر مناسبی است. خوشبختانه مرحوم طباطبایی رساله‌ای در این مورد نوشت و پس از ملاحظه مرحوم بروجردی، برای کنگره فرستاده شد. اینجاست که انسان می‌تواند به ارزش گفتار ابن‌عباس پی ببرد که گفت: «القرآن یفسّره الزمان؛ گذشت زمان پرده از حقایق قرآنی بر می‌دارد.»[1]

آیت‌الله سبحانی در گزارش فوق، نام دبیر کنگره مبارزه با مواد الکلی و پزشک ایرانی همراه وی را که با آیت‌الله بروجردی دیدار و گفت‌وگو داشته‌اند، ذکر نکرده‌اند. دبیر کل سازمان بین‌المللی مبارزه با الکل «آرشه تونگ» نام داشت و پزشک ایرانی مزبور نیز دکتر «سید ابراهیم چهرازی» بود که از مقامات مهم پزشکی و سیاسی کشورمان پیش از انقلاب به شمار می‌رود. دکتر چهرازی تحصیلات عالیه را در پاریس گذرانده و از دانشگاه آن شهر، دکترای طب و نیز گواهی تخصصی اعصاب و روان داشت. در سیاهه بلند خدمات وی، به عناوینی چون مؤسس بیمارستان چهرازی (۱۳۱۸ شمسی)، رئیس انجمن اعصاب و روان ایران (۱۳۱۹)، عضو مؤسس و دبیر انجمن مبارزه با تریاک و الکل ایران (۱۳۲۲)، رئیس انجمن نور و فیزیولوژی ایران (۱۳۲۳)، نایب رئیس کنگره جهانی مبارزه با الکلیسم (اسلامبول، ۱۳۳۲)، مؤسس جمعیت بهداشت روانی ایران و مؤسس و صاحب امتیاز و مدیر مجله سلامت فکر (۱۳۳۶)، رئیس کانون مطبوعات علمی ایران (۱۳۴۵) بر می‌خوریم و افزون بر این باید از عضویت و شرکت وی در چندین مجمع علمی بین‌المللی بهداشتی و روانی به نمایندگی از ایران (منعقده در لندن، بیروت، اسلامبول، بروکسل، ژنو، رم، پاریس، بلژیک، فرانکفورت، نیویورک، واشنگتن، اسکندریه، وین و...) یاد کرد.[2] خوشبختانه آقای دکتر چهرازی خود در خاطرات خویش، به تفصیل از دیداری که همراه با آرشه تونگ از مرجع بزرگ تشیع (آیت‌الله بروجردی) داشته، سخن گفته است.[3]

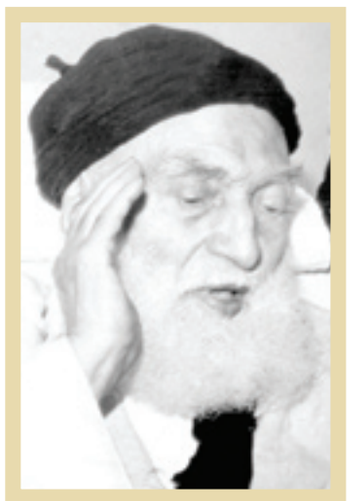

آیت‌الله‌العظمی سیدحسین طباطبایی بروجردی

> آیت‌الله سبحانی: «آیت‌الله بروجردی در باره تعالیم قرآن یادآور می‌شد هر چه زمان بگذرد، حقایق قرآنی بیشتر تجلی می‌کند. آن گاه این آیه را خواند: «و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون، یعنی از هر چیزی دو جفت آفریده‌ایم، تا شما یادآور شوید.» معظم‌له در ادامه گفت: مفسران در طول تاریخ و در تفسیر این آیه، اقوالی آورده‌اند که هیچ کدام با ظاهر آیه تطبیق نمی‌کند، اما در عصر حاضر و طرح مسئله ذره (اتم) و اینکه همه اجسام از اتم تشکیل شده و هر اتمی از دو جزء ترکیب یافته است، می‌تواند برای این آیه تفسیر مناسبی باشد...»

■ آیت‌الله میرزا عبدالله مجتهدی
عالمی پرمایه و متواضع

یکی از شخصیت‌هایی که باید از ذهن وقاد او به عنوان گنجینه‌ای سرشار از معلومات متنوع یاد کرد، آیت‌الله حاج میرزا عبدالله آقامجتهدی، فقیه پارسا و ذوفنون تبریز در عصر اخیر است. بزرگان و فرهیختگانی که با مرحوم مجتهدی از نزدیک نشست و برخاست داشته‌اند، عموماً اعجاب خویش از دایره بسیار گسترده معلومات متنوّع وی را ابراز داشته‌اند. آیت‌الله حاج شیخ جعفر سبحانی، درباره مرحوم آیت‌الله مجتهدی و معلومات وسیع وی، ضمن طرح این مطلب که: «آقای مجتهدی یک فهم و یک ذوق خاصی در مطالعه داشت. کم قلم بود، ولی خیلی مطالعه می‌کرد. یک کتاب ۴۰۰ صفحه‌ای را که به دستش می‌دادی، تا آخر شب مطالعه می‌کرد و مطالبش هم به خاطرش می‌ماند»، می‌افزاید: «یک وقتی آقای مُغنیه[4] قم بود، آقای مجتهدی هم بود. با ایشان رفتیم به دیدن آقای مجتهدی. آقای مغنیه خوب شعری خواند از جدب، از شعرای لبنان خودشان که شرح اوضاع آن روزی لبنان (که در جنگ بود) در آن شعر آمده بود. مضمون شعر این بود که انسان‌ها ددمنش‌تر از درندگان جنگل هستند. چون درندگان جنگل به هم رحم می‌کنند، شیر شیر را نمی‌خورد، پلنگ پلنگ را نمی‌خورد، ولی انسان‌ها همدیگر را می‌خورند. آقای مجتهدی عین همین مضمون و قریب به همین مضمون را در شعر جاهلی برایش خواند. سه تا بیت بود که هر کدام خواندند. من از آقای مغنیه خواهش کردم به خط خودش آن سه شعر را بنویسد و آقای مجتهدی هم... با خطش برایم نوشت...»

جناب سبحانی همچنین با اشاره به «تواضع بسیار» آقای مجتهدی می‌گوید: «در مباحث علمی... واقعاً ممکن نبود چیزی از ایشان پرسیده شود و مطلبی در آن باره نگوید، در نحو، لغت، شعر، تفسیر، تاریخ به‌خصوص راجع به غرب. آیت‌الله مجتهدی و جمعی از دوستانش جمعیتی بودند در تبریز که دو برادر نخجوانی هم جزو آنها بودند. یکی هم آقا میرزا جعفر سلطان القُرّاء بود که جدش شیخ عبدالرحیم، قرائت قرآن را از سنی‌ها در خیوه یاد گرفته بود. پدرش مرحوم ابوالقاسم هم استاد قرائت بود. یکی دیگرشان هم عبدالعلی کارنگ بود. یکی دیگر آقا سیدحسن قاضی طباطبایی بود که استاد دانشگاه تبریز بود و از خاندان قاضی‌های تبریز بود. یک خاطره دیگر هم بگویم. این را آقای علی اصغر مدرس فرزند مدرس صاحب ریحانه‌الادب می‌گفت که چندی قبل برای پدرش بزرگداشت گرفته بودند. آمیرزا علی اصغر می‌گفت من تبریز بودم، مجتبی مینوی و عده‌ای دیگر... آمدند آنجا و گفتند عصری پیش شما می‌آییم. من با خودم گفتم که آمیرزا عبدالله را هم دعوت کنم. اینها نشسته بودند که آمیرزا عبدالله در زد و آمد داخل. اینها به محض اینکه او را دیدند، گفتند این آخوند را چه کسی دعوت کرده! آقای مجتهدی آمد و نشست. همه اینها هم قماش بودند و مشغول صحبت شدند بدون آنکه به آقای مجتهدی محل بگذارند. یک بحثی شد که اولین روزنامه کی در ایران چاپ شده است؟ اینها یکی دو کلمه گفتند. ایشان شروع کرد تاریخچه پیدایش روزنامه را در ایران، اولین روزنامه، دومین روزنامه، چند شماره، در تبریز، در تهران و... [گفتن]. اینها بهتشان زد از اینکه می‌دیدند که ایشان بدون مطالعه، تاریخ روزنامه نگاری در ایران را می‌گوید. موضوع دوم... کم‌کم دست و پایشان را جمع کردند. پرسیدند ایشان کیست؟ بعد از آن، هر موقع که مجتبی مینوی به تبریز می‌آمد، به دیدن ایشان می‌رفت. من یک موقع منزل ایشان بودم، مجتبی آنجا بود.»[5] لازم به ذکر است که این همان مینوی است که محمد ابراهیم باستانی پاریزی، مورخ پراطلاع و سختکوش معاصر، وی را «از جمله کسانی» می‌شمارد «که به عقیده من ودیعه فرهنگی ایرانی را مدتی حامل بود. این ودیعه را خداوند طی قرن‌ها و سال‌ها و در هر قرن و سالی، تنها به یکی دو تن محول می‌ساخته است و در روزگار ما، مجتبی مینوی یکی از حاملان آن بود...»[6]

> آیت‌الله سبحانی: «آیت‌الله بروجردی در پاسخ به پرسش دبیر کل سازمان بین‌المللی مبارزه با الکل مبنی بر اینکه چرا اسلام بهره‌گیری از مواد الکلی را ممنوع کرده است؟ فرمود: امتیاز انسان بر سایر جانداران، خِرَد است و الکل دشمن خرد می‌باشد! وقتی مترجم پاسخ را ترجمه کرد، من در چهره آن دبیر کنگره دقت کردم، دیدم جواب برای او بسیار جالب و پذیرفتنی جلوه کرد. بار دیگر سؤال دیگری مطرح کرد و گفت: الکل زمانی دشمن خرد است که زیاد مصرف شود، چرا مقدار کم آن نیز در اسلام حرام است؟ آیت‌الله در پاسخ گفت: در انسان روحیه فزونخواهی هست، اگر روزی یک قاشق مصرف کرد، فردا دو برابر و سه برابر می‌شود و سرانجام به صورت اعتیاد در می‌آید...!»

■ آیت‌الله شهید حاج شیخ فضل‌الله نوری (ره)
پایداری تا پای دار

خونسردی و متانت عجیب آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله نوری (ره) در روزهای فتح تهران (توسط مشروطه چیان خشمگین و مسلح) به ویژه در پای دار و لحظه شهادت، قولی است که جملگی بر آنند. همچنانکه امتناع شگفتش از پناهندگی به سفارتخانه‌های اجنبی در همان ایام خوفناک، مورد قبول دوست و دشمن قرار دارد. در همین زمینه، آیت‌الله شیخ جعفر سبحانی، از مرحوم آقا میرزا مجید واعظی (از فضلای تبریز) مطلبی را نقل کردند که حاکی از رشادت و پایمردی شیخ تا پای جان است. [برای فهم بهتر این ماجرا، نخست باید شرایط آن روز تهران را مجسم کنیم. چه آنکه] اهمیت پایداری شیخ در آن روزهای سرد و سیاه و سخت که هر «لحظه» آن چونان «قرن»ی می‌گذشت، زمانی نیک روشن می‌شود که فضای رعب انگیز پایتخت را در آن ایام در نظر آوریم. در آن روزها عناصر تندرو و خونریز، تهران را تسخیر کرده و شاه همراه پاره‌ای از درباریان به سفارت روس گریخته و از سلطنت خلع شده بود. همه جابگیر و ببند بود و پایتخت زیر چکمه تفنگچیان سراپا مسلحی که بسیاری‌شان از راه‌های دور (روسیه، گرجستان، باکو، رشت و تبریز) آمده و از چشمشان زهر کینه می‌بارید، می‌لرزید... شهر پریشان بود و شهریار پریشان... و هر روز خبر می‌رسید که کسانی از مخالفان مشروطه را گرفته و به دار زده‌اند... و بر دیگران نیز جریمه سنگینی بسته و به زور اسلحه مشغول ستاندن آنند! گزارش شاهدان عینی از اوضاع اسفبار پایتخت در آن روزها بسیار وحشتناک و تکان دهنده است. حتی کسانی چون محمدمهدی شریف کاشانی و تقی‌زاده که از طرفداران جدی مشروطه محسوب می‌شوند، در شرح حوادث آن ایام، به اوج کشتار و غارت مردم توسط مجاهدین مشروطه، با لحنی تلخ اعتراف دارند. تقی‌زاده که خود از سران مجاهدین بود و چند روز پس از قتل شیخ وارد تهران شد، سال‌ها بعد در شرح عملکرد فاتحان تهران چنین نوشت: «...اینها خیال می‌کردند چون قشون جمع کرده‌اند و طهران را گرفته‌اند، همه حکم باید با اینها باشد. در این شکی نیست که تندروی کردیم. در اول امر گفتند چون دولت محتاج پول است، گردن کلفت‌ها را که پول مردم را گرفته‌اند حبس کنند و پول بگیرند... مجاهدین هم از مردم، این و آن پول می‌گرفتند»[7] و «از خانه مردم بالا می‌رفتند.»[8] به ویژه «اینها که از تفلیس آمده بودند منبع شرارت بودند.»[9]

در چنین جو مرگباری بود که شیخ شهید، بی باک و بی‌هراس از دشمن دد منش و تابُن دندان مسلح، در خانه خویش را باز گذارده و حتی درسش را نیز (به گفته ضیاءالدین دُرّی) تعطیل نکرده بود! با این حساب، پیدا بود که به‌زودی سراغ او خواهند آمد و آمدند: در ۱۱ رجب گروهی مسلح به خانه شیخ ریخته، او را دستگیر کردند و از کنار پیکر بر دار شده برخی از مخالفان مشروطه در میدان توپخانه عبور دادند و بر سکوی محکمه‌ای «فرمایشی» نشاندند تا به اصطلاح جناب دادستان که از دشمنان خونی شیخ بود (ابراهیم زنجانی) حکمی از پیش تعیین شده را در لزوم اعدام او قرائت کند و به حیات وی پایان دهند! سپس شیخ را به میدان توپخانه آوردند و در حالی که فریاد هلهله مردم و آهنگ مزغان فضا را پر کرده بود، به دار کشیدند! به گفته تندرکیا: هنگامی که شیخ را به دار می‌آویختند، حاج آقا علی‌اکبر بروجردی ـ یار و همرزم وفادار شیخ ـ را «مخصوصاً... جلو ایوان نظمیه نگه می‌دارند تا جان کندن صمیمی‌ترین دوستان خود را به چشم خودش تماشا کند! او هم وقتی طناب را بالا می‌کشند، بیهوش می‌شود...»[10] در چنین لحظات حساسی که پرنده مرگ با بال‌های بلند خود بر سر شیخ سایه افکنده بود، او به تأسی از پیشوایش سالار شهیدان (ع)، کمال دلیری و متانت از خود نشان داد. از شیخ هنگام شهادت، سخنان گوناگونی نقل شده که در تاریخ ثبت شده است. آیت‌الله جعفر سبحانی، فقیه و حکیم برجسته معاصر از مرحوم آقا میرزا مجید واعظی (از فضلای تبریز) نقل می‌کرد که او به نقل از پدرش (که از وعاظ مهم آن شهر بود) می‌گفت: در تبریز شهرت داشت که شیخ پای دار این شعر را خوانده است:

با مسجد و منبر نبود دعوی توحید
منزلگه مردان موحد سر دار است!

■ حاج انصاری واعظ
قوم یا قُم؟

حضرت آیت‌الله سبحانی (مدظله)، در تاریخ ۱۳۸۵/۱۰/۱ فرمودند حاج انصاری یک روز سر منبر، به معدود روحانیونی که در قم درس خوانده و دانش می‌آموزند، اما به جای بازگشت به زادشهر خویش و انجام خدمات فرهنگی و تبلیغی در آنجا، در شهر قم ماندگار شده و عمری را درجا می‌زنند، با اشاره به آیه نَفْر گفت: قرآن کریم نفرموده: «وَلِیُنذِروا قُمَهُم» بلکه فرموده است: «وَلِیُنذِروا قَومَهُم».[11]

■ آیت‌الله خزعلی
مستمع نکته‌سنج!

آیت‌الله سبحانی، در دهه ۱۳۷۰ نقل کردند: «آقای خزعلی در دوران مرجعیت آیت‌الله بروجردی، زمانی در کرمان منبر می‌رفتند. آنگونه که ایشان به من گفتند بحث ایشان در منبر، پیرامون اصول عقاید بوده و راجع به دلایل وجود خداوند و توحید باری تعالی، صحبت می‌کرده‌اند. یک شب به عنوان مدخلی بر بحث، راجع به نیاز اجتناب ناپذیر انسان و جهان به خالق و آفریدگار، این نکته فلسفی را مطرح کرده بودند که موجودات بر سه قسمند: واجب‌الوجود، ممتنع‌الوجود و ممکن‌الوجود. واجب‌الوجود، موجودی است که وجود، ذاتیِ او بوده و نمی‌تواند حتی یک لحظه، عدم و نیستی پذیرد. ممتنع‌الوجود، نقطه مقابل واجب‌الوجود قرار دارد و نمی‌تواند حتی لحظه‌ای لباس وجود بپوشد. در مورد نوع سوم از موجودات هم (که انسان و جهان از همان دسته‌اند)، توضیح داده بودند: ممکن‌الوجود، موجودی است که نه وجود، ذاتیِ آن است و نه عدم، بلکه در اصل ذات خود، همچون دو کفه مساوی و متوازن ترازو، نسبت به هر دو امرِ وجود و عدم، کاملاً برابر و یکسان بوده و مو نمی‌زند و در آن نه کفه وجود بر عدم می‌چربد و نه کفه عدم بر وجود... آقای خزعلی به من گفتند فردای آن روز، یکی از مستمعین که پای منبرم حضور نداشت، از دوستش که هر روزه در جلسه حاضر می‌شد، پرسیده بود که حاج آقا دیروز بحثشان چه بود؟ و او که کراراً کلمات ترازو و کفه‌های مساوی و مو نزدن آنها را از من شنیده بود، گفت حاج آقا دیروز راجع به کم فروشی صحبت نمود و همه‌اش تأکید می‌کرد که کفه‌های ترازو حتماً باید مساوی و برابر باشند و با یکدیگر مو نزنند...!»

■ شهید سعیدی:
کَثرَةُ الخُبزِ تدلّ علی عدم الأرز!

آیت‌الله سبحانی با اشاره به شوخ طبعی شهید سعیدی (ره) می‌گفتند ما در ایام تحصیل طلبگی، با مرحوم شهید سعیدی اُنسی داشتیم. مرحوم سعیدی خیلی خوشمزه و بذله‌گو بود و همین امر سبب شده بود که مرحوم امام خمینی استاد ما و ایشان، نسبت به وی لطف و عنایتی خاص داشته باشند. زمانی که همراه با مرحوم سعیدی در منزل یکی از دوستان دعوت داشتیم و سفره را پهن می‌کردند، چنانچه نان در سفره زیاد گذاشته بود، آن مرحوم با اشاره به نان‌ها می‌فرمود: کَثرَةُ الخُبزِ تدلّ علی عدم الأرز. یعنی زیادی نان دلیل بر این است که پلویی در کار نیست و ما با جناب آبگوشت سر و کار داریم! و اگر نان در سفره کم گذاشته بودند، سری تکان می‌داد و به نحوی معنی دار می‌فرمود: هان...! قِلّةُ الخُبزِ تَدُلُّ عَلی وجودِ الأُرز! کمبود نان در سفره نشانه این است که امروز پلو خورش در کار است!

■ **منابع:**

۱- مجله تخصصی کلام اسلامی، س ۱۸، ش ۷۰، تابستان ۱۳۸۸، صص ۸۳ـ۸۱.
۲- برای آشنایی با زندگی و خدمات و آثار دکتر چهرازی ر.ک، خاطرات و زندگینامه دکتر سید ابراهیم چهرازی، به کوشش مرتضی رسولی پور، نشر نوگل، تهران ۱۳۸۲.
۳- ر.ک: خاطرات و زندگینامه دکتر سید ابراهیم چهرازی، همان، صص ۸۹ـ۸۳.
۴- مقصود، استاد شیخ محمدجواد مغنیه، نویسنده و پژوهشگر شیعی بزرگ لبنان در عصر اخیر است. وی کتاب‌های مختلف و مشهوری دارد که از جمله آنها کتابی است که توسط دانشمند سختکوش، مرحوم مصطفی زمانی با عنوان «شیعه و زمامداران خودسر» به فارسی ترجمه و بارها چاپ شده است.
۵- همان: صص ۳۹۸ ـ ۳۹۷.
۶- «نان جو» و «دوغ گو»، باستانی پاریزی، محیط ادب؛ مجموعه سی گفتار به پاس پنجاه سال تحقیقات و مطالعات سیدمحمد محیط طباطبایی، به کوشش حبیب یغمایی، سید جعفر شهیدی و...، از انتشارات مجله یغما، تهران ۱۳۵۷، صص ۲۸۲ ـ ۲۸۱.
۷- زندگی طوفانی؛ خاطرات سیدحسن تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، چ ۲، انتشارات علمی، تهران ۱۳۷۲، ص ۱۳۵.
۸- همان: ص ۱۴۳.
۹- همان: ص ۱۴۴. نیز ر.ک، ص ۱۵۱.
۱۰- نهیب جنبش ادبی ـ شاهین، شمس‌الدین تندرکیا، از انتشارات روزنامه سیاسی فرمان، تهران، دی ۱۳۳۵، ص ۲۲۹. حاج آقا علی‌اکبر بروجردی، از دوستان صمیمی و دیرین شیخ فضل‌الله بود و در قضایای مشروطه به ویژه در دوران موسوم به استبداد صغیر، نقش کارگزار و واسطه شیخ با شاه و دولت را ایفا می‌کرد. قرار بود پس از اعدام شیخ، او و مرحوم ملامحمد آملی را نیز دار بزنند که انزجار شدید مردم از اعدام شیخ و پادرمیانی مرحوم عضدالملک و دیگران، مانع انجام این جنایت شد. حاج آقا علی‌اکبر که ضمناً پدر زن حاج میرزا هادی نوری پسر شیخ است، به سال ۱۳۰۶ شمسی در مشهد مقدس رضوی علیه‌السلام درگذشت و همانجا به خاک رفت. (همان).
۱۱- یعنی: نفرموده است که «قم» شان را انذار کنند، بلکه فرموده است «قوم» شان را انذار کنند!